

خ طابه

تدبری که در ساحت علم بماند و تبدیل به عملیات نشود، عامل تحریف خواهد شد

بیانات آقای اخوت درباره موضوع تبلیغ و مبلغ شدن، پنجشنبه ۲۷ آبان ماه (قسمت هشتم)

نباشد. اما ما نمی‌خواهیم انقلاب کنیم و انقلابی باشیم؟ مگر نمی‌خواهیم قرآن را توسعه دهیم؟ قرآن را نمی‌شود اینگونه خواند و تدبیر کرد. اینگونه خواندن و تدبیر در قرآن فایده‌ای ندارد. نظام موضوعات قرآن را دیدن اما نظام مسائل آن را ندیدن، فایده‌ای ندارد. نظام موضوعات از عالم قدس بر انسان نازل و نظام مسائل بر اساس نیاز در زندگی پدیدار می‌شود و الحاق این دو سبب پیدایش علوم می‌شود. هر کشور یک نظام سیاسی و حاکمیتی دارد، برنامه‌های اقتصادی دارد و... باید در مسائل آن بتوانیم اولویت‌بندی کنیم. مثلا بگوئیم من روی مسائل سیاسی کار میکنم، چرا ما باید فقط قرآن بخوانیم؟ چرا وارد مسائل سیاسی یا اقتصادی نشدیم؟ فقط قرآن خواندن معنا ندارد، رسول خدا(ص) هم فقط قرآن نخواند، رسول خدا(ص) در میدان جنگ بود که بر او وحی نازل می‌شد. وقتی قرآن می‌خواند در میدان اقتصاد و تجارت و جریانات زندگی بود. قرآن اینطور که ما می‌خوانیم، نازل نشده است. در نظام دینی، موضوعات و مسائل همیشه با هم بوده‌اند.

حالا فرض کنیم ما فهمیدیم مهمترین کاری که باید بکنیم احیای سرزمین یعنی احیای حرث و نسل است. حالا که موضوع را شناختیم باید مسائل را با آن تطبیق دهیم. خوابگاههای دانشجویی را شناسایی کرده و قصد می‌کنیم افراد را کمک کنیم تا بتوانند شهرشان را احیاء کنند. اگر مدرسه قرآن بسم الله بگوئید می‌توانیم در عرض پنج سال، دهها دهستان و شهر را آباد کنیم و به این کار می‌گویند تبلیغ. تبلیغ، عملیات سازنده‌ای است که انسان را به سمت هدایت می‌برد و از هلاکت قطعی نجات می‌دهد.

مطالعه نامحسوسی روی خوابگاهها انجام شد و مشخص شد اغلب دانشجویانی که در خوابگاه هستند میل به غیر این مسیر دارند و حتی نسبت به طرح مسئله به شدت دافعه داشته و اگر به آنها گفته شود به شدت به آنها برمی‌خورد. پس چه کنیم؟ تصمیم گرفتیم قرآن یاد دهیم و فعلا از نظام «موضوعات» یا سوره‌ها وارد شویم اما کم کم با شیب ملایمی افراد را به سمت نظام «مسائل» شان ببریم. نقشه‌ای از ایران را به افراد نشان دهیم و بگوئیم می‌خواهیم ایران را احیاء کنیم. تا وقتی فرد فقط تدبیر می‌خواند یعنی درباره موضوعات می‌خواند و دانستنی موضوعات بدون ورود به مسائل، مشکلی

پس باید خوابگاه‌ها را احیاء کنیم. چرا که همه افراد آنجا متعلق به شهر و روستایی هستند. بعد از آن می‌خواهیم به آنها قرآن آموزش بدهیم. نوعا آموزشهای ما به گونه‌ای است که میل رفتن به شهر و روستا را از آنها می‌گیرد. یعنی بعد از مدتی که آنها را آموزش دادیم می‌گویند مدرسه قرآن چقدر خوب است! نمی‌شود ما هم اینجا به هر طریقی بمانیم؟! این اتفاق در نتیجه این است که مسائل افراد و موضوعات با هم بررسی نشده‌اند. فرد فقط آموزشی داده شده است که تمایلیش خلاف مسیر مسائالش شود. دیگر میل بازگشت به شهر را ندارد. در حالیکه خدا میدانده به واسطه دانشجویان خوابگاهی چه علم و ذخیره‌ای در اختیار مملکت است، به خصوص در دانشگاه تهران. بستر مناسبی مهیا شده است اما داریم به آن لطمه می‌زنیم، چون بعد از چهار سال هیچکدام از دانشجویان خوابگاهی میل برگشت به شهر خود را دیگر ندارند.

اگر ما می‌خواهیم قرآن را احیاء کنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه با عمل شروع کنیم. یکی از منطقه‌های عمل، شهرها و روستاهای کشورند. هر کسی به نسبت خودش باید تجربه و دستاوردهایی برای عمل در مناطق روستایی داشته باشد. در حالیکه ما اصلا به سمت مسائل نمی‌روم و فکر می‌کنیم برای ما کسر شأن است که مثلا بدانیم دار قالی چگونه زده می‌شود؟ بافتن آن چه فرایندی دارد؟ اصول کشاورزی چیست؟ و...

اگر نظام مسائل در یک روستا را بشناسیم، بعد از آن نقاطی که باید احیاء شود را با نظر خود افراد آماده و بومی کشف کرده، تواناییهای آنها را هم شناسایی می‌کنیم. این کار خیلی هم طول نمی‌کشد و اگر همه این کار را بکنیم خواهیم دید چقدر ثمرات دارد.

ما باید از قالبهای ذهنی که برای خودمان ریخته‌ایم خارج شویم و در قالبهای زندگی بیاییم. مهم این است که میل به ورود به شهرها و روستاهای مولد که قوام کشور به آنهاست و کسی آنها را نمی‌بیند زیاد شود. یکی از لطمه‌هایی که بعد از انقلاب به نظام مقدس جمهوری اسلامی زده شد، این بود که تمایل مردم را به شهرنشینی زیاد کرده و روستاها را تعطیل کردیم. این جریانی است که در کشور رخ داده، آسیبهایی خودش را هم زده است و احتمال احیاء هم ممکن است

مبلغ کسی است که بتواند مسائل و نیازها را بشناسد و بر اساس توان و فضلی که خدا به او عنایت کرده است میدانهای عمل را کشف کند و در آنجا نه تنها با قول بلکه با عمل حضور پیدا کند. مبلغ یعنی عمل. نه فقط قول که البته قول هم یک عمل است. مثلا فرض بگیرد بررسی‌ای انجام می‌شود و این نتیجه به دست می‌آید که مهاجرت از روستاها به سوی شهرها افزایش یافته، تولید در روستاها خاموش شده و مصرف‌گرایی در شهرها افزایش پیدا کرده است. در چنین شرایطی مبلغ کسی است که وارد روستایی بشود و با مردم زندگی کند. مسائل آنها را بشناسد، برای آنها اگر می‌تواند نظام آموزشی طراحی کند و اگر نمی‌تواند تخصصی را برای این کار بیاورد و خودش نیز باید قدری کشاورزی و دامداری بلد باشد. اینطور نیست که مبلغ قرآنی فقط بلد باشد روخوانی و تدبیر در قرآن بگوید بلکه باید بتواند نظام آن روستا را به سمت آبادی و قریه شدن بکشانند، آنچه قریه بودن را از آنها می‌گیرد جدا کند و بتواند با مردم ارتباط بگیرد. نود و نه درصد کار مبلغ، رفتاری است و مربوط به معلومات عمومی اوست یعنی باید بلد باشد چه کارهایی انجام دهد. اگر به تک تک ما برای احیای یک سرزمین ماموریت داده شود و بگویند ۳۰ نقطه‌ای که احتیاج به مبلغ دارند شناسایی شده تا شما به آنجا بروید، برای چنین وضعیتی تقریبا هیچ کس آمادگی ندارد و دلیل آن هم این است که نمی‌تواند مسائل و موضوعات را در یک نظام و یک راستا ببیند یعنی وقتی وارد آن روستا می‌شود مسائل مبتلابه آنها را نمی‌تواند احصاء کند. مثلا نمی‌تواند بفهمد درآمد آن روستایی ۱۰ میلیون است در حالیکه ۱۵ میلیون خرج دارد، یا حساسیتهایشان، گناهای که اهل آنجا به آن مبتلا هستند را نمی‌شناسند و در کل یعنی مسئله‌شناسی نمی‌تواند بکند. مسئله شناسی در این معنا، در اثر مراقبه و تجربه با مردم اتفاق می‌افتد و اگر کسی فاقد آن باشد، قدرت ارتباط‌گیری نخواهد داشت.

یک مثال کاربردی بزنیم: مدرسه قرآن تصمیم می‌گیرد که بحث قرآن خواندن را در سراسر کشور تبلیغ کند. قرآن خواندنی که بتواند زندگی را متحول کند. بررسی می‌کنیم که الان چند مربی داریم؟ مثلا ۱۰۰ تا داریم و تصمیم می‌گیریم که خوابگاههای دانشجویی را احیاء کنیم. این تصمیم بر اثر مسئله‌بینی است که وقتی می‌خواهیم روستاها را آباد کنیم،



را حل نمی کند. پس تا چه وقت اینطور ادامه دهد؟ تا وقتی که نظام مسائل برایش مطرح شود و بتواند قرآن را با نظام مسائل تطبیق دهد. حالا ممکن است فردی دو کتاب تدبر را بخواند و به این مرحله برسد، یا ممکن است فردی تا دوره های تهلل و تدبر در دعا هم بیاید اما به این مرحله نرسد. در هر صورت تا این دو نظام موضوعات و مسائل به تناقض نرسند، حاصلی ایجاد نمی شود. نشانه تناقض آنها نیز، یافتن توانمندی برای عملیات است. یعنی فرد بخواهد و بتواند یک منطقه، مدرسه یا... را آباد کند و آباد هم بشود. اما در حال حاضر، قدرت آباد کردن در حد صفر است. البته اگر زیر صفر نباشد و آسیب نزنیم، چون کارآفرینی را به ما یاد نداده اند. البته منظور از کارآفرینی، مدلی است که براساس نظام موضوعات باشد. چون رشته کارآفرینی در دانشگاه نیز روی نظام مسائل کار می کند و عینا همان مشکل عدم تناقض دو نظام را دارد. مثلا سعی می کند مشکلی را در جایی حل کند اما با نظام موضوعات و اعتقاداتشان کاری ندارد.

دلیل طرح این بحث بدین خاطر بود که همگی مان از اینکه در کاروان اربعین ابا عبد الله (ع) نیستیم، انگیزه بالایی داریم و می خواهیم جزء کاروان ایشان شویم. می خواهیم نگاهمان به زندگی و قرآن خواندن، نگاهی کاربردی و آبادانه جهت ایجاد بعثت و انقلاب درون خودمان و مردم باشد. اگر این را پذیرفتیم برای خود عقبه درست می کنیم. یعنی در یک شهر یا روستا آبادانی ایجاد می کنیم. باید مجموعه ای از تجربه ها شویم و مردم یک روستا را مهیا کنیم. باید آموزش و پرورش در روستاها را هدف بگیریم. پس در محیط هایی که دانشجویان هستند اعلام کمک کنیم تا آنها در شهر خودشان بتوانند پایگاه قرآنی بزنند. برگزاری کلاس و... را به آنها یاد دهیم تا بعدا خودشان بتوانند دوره بگذارند. دوره های قرآنی مان را برای آن منطقه متناسب سازی کنیم، مثلا با کوتاه کردن نظام عریض و طویل آموزش تدبر یا با ارائه بسته آموزشی به طوری که مخاطب سریع بتواند راه بیفتد و... باید برای آبادانی صد دهستان یا دست کم چند شهر، فکر داشته باشیم.

به عنوان مثال در کلاسهای خوابگاهی ذیل کارهای قرآنی که می کنیم، یک دوره کشت و برداشت گیاهان دارویی هم برگزار کنیم. کم کم در بین کارهای قرآنی مان، کارهایی که آن شهر را آباد می کند، هم یاد بدهیم و به امکاناتی که بخاطر نداشتن آن، کار را انجام نمی دهند، هم فکر کنیم. مثلا نیاز به سرمایه دارند، پس با NGOهایی که وام قرض الحسنه فراهم می کنند، ارتباط برقرار کنیم. باید محدودیتهای افراد شناسایی شود. نوعی داند که کار چطور میتواند انجام شود. مثلا برای کاشت گیاهان در یک منطقه، قلمه زدن، پیوند و گیاه کاشتن بلد نیستند. یا خیلی وقتها گیاه را نمی کارند چون نمی شناسند. پس مبلغ بایستی لیستی از انواع گیاهان را در اختیار داشته باشد و تشخیص دهد.

مسئله احیای روستاها دو وجه مهم دارد: اولاً چه کنیم مردم میل به ماندن داشته باشند؟ دوماً چه کنیم وقتی رشد اقتصادی دارند، رشد اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی هم توانمند داشته باشند؟ راهکارهای وجه دوم را در «پیوست فرهنگی» هر طرح اقتصادی قرار می دهند. معادل این دو در قرآن، نظام موضوعات و مسائل می شود و هر نظام مسئله محوری باید نظام موضوعات هم داشته باشد. یعنی این شهر اگر آباد شد، باید معنویت از آن بترآود.

ما خودمان در مدرسه قرآن محدودیت امکانات داریم. پس به همین موضوع بایستی مسئله محورانه نگاه کنیم. یعنی خوابگاهها را در اولویت کارهایمان قرار دهیم و اگر مثلا فقط ۲۰ مربی آماده برای خوابگاهها داریم، ۲۰ تا کلاس را دقیق هدف گیری کرده و برگزار کنیم. اگر کلاس را اشتباه انتخاب کردیم، یعنی یک نقطه تعطیل شده است.

در انتخاب مناطق هم باید دقت کرد. طوری نباشد که وقتی نظام اقتصادی آنجا فعال می شود، کاسه چه کنم دستان بگیریم. در بعضی جاها، همراهی رشد اقتصادی با رشد معنویت اتفاق نمی افتد. پس در هر منطقه باید روند تا ۲۰ سال بعد آن را هم پیش بینی کرد.

در نظام تدبر در قرآن، تدبر منفک از نظام مسائل نیست. اگر مبلغ منفک از نظام مسائل در جامعه نباشد، اتفاقا برای مسئله هایی که مردم به آن دچار هستند -چه در آسیبا و ناهنجاریها و چه در اقتضائات سنی، اقلیمی و...- یک فایل در ذهن مبلغ به وجود می آید. یعنی همانطور که قرآن خواندن برای فرد ارزش دارد، مسائل هم برای او مهم می شود. آموزش قرآن باید توسط شخصی داده شود که هم نظام مسائل و هم نظام موضوعات را داشته باشد. چنین فردی با هر دانشجوی خوابگاهی که مواجه می شود از او درباره ولایتش می پرسد و خودش هم اطلاعاتی از مناطق مختلف دارد. در نتیجه می تواند سریع با افراد رفیق شود و در یک گفتگو ارتباط شکل بگیرد.

تلقی ما نسبت به خواندن قرآن، انجام یک طرح عملیاتی برای احیای حرث و نسل است. با این تلقی، فکرهای جدید به ذهنمان می رسد. قبلا دیگرانی، اردوی جهادی به ذهنشان رسید و طرح فوق العاده عالی و جالبی بوده است، خدا آنها را حفظ کند و ان شاء الله که مستدام باشند و این کار را ادامه دهند. با این حال ممکن است شما طرح دیگری به ذهنتان برسد که دائمی تر و بهتر باشد و این در صورت فعال شدن نظام مسائل اتفاق می افتد.

ماموریت جدید مجمع مدارس قرآن و عترت (ع) این است که هر مدرسه ای، یک روستا یا شهر را با مسئولیت احیاء کردن آن در نظر بگیرد. به طوری که پنج سال دیگر آنجا شعبه بزند و کار تخصصی اش را انجام دهد. این را به عنوان یک فکر ابتدایی در نظر بگیرید و فعلا نیاز نیست عملیاتی اش کنید. در همین حد که مقرر اربعین امسال برای مدرسه قرآن این باشد که به نیابت از امام زمان (عج)، یک شهر را قصد کند آباد کند، خیلی عالی است.

هر مدرسه تخصصی، موضوعات مشخصی برایش مطرح است. اعضای آن به مسائل فکر کنند و ببینند چه مسائلی به آنها نزدیک است. باید تناسبی بین مسائل آن منطقه و مسائل آن مدرسه باشد. احیای سرزمین بدون پیوست قرآنی، امکان پذیر نیست. ما باید به این سمت برویم که از پیلای که دور خودمان بسته ایم و مرتب قرآن می خوانیم اما ما را به سمت زندگی بهتر، انقلابی بودن و فردای بهتر نمی برد، بلکه انزواگر هم می کند، رها شویم. قرآنی که نخواهد انقلابی شود و به شکل قیام، جهاد و هجرت درآید، قرآن رسول الله (ص) و قرآن امیرالمومنین (ع) نیست. اگر انسان هر سال میل بیشتری به قرآن خواندن و تدبر پیدا می کند، باید میل به جهاد، هجرت و آبادانی شهر و جهانی شدن هم بیشتر شود. اگر غیر باشد، این کار قرآنی نیست و البته بدون تخصص هم امکان ندارد.

شخصی که قرآن می خواند، حتما باید تخصصی داشته باشد. چرا که با آن تخصص می تواند چراغی را روشن کرده و بقیه را به دور آن جمع کند.

از خدا می خواهیم تمام ناتوانیهای ما را به توانایی و قدرت تبدیل کند و ما را از این وضعیت فعلی خارج کند. یک استغفار عملی برای ما جاری کند. این حالت فعلی مان که قدرت احیای ندارد، در شان تدبر در قرآن نیست. به جای اینکه فکر کنیم کاش در کاروان اربعین بودیم، به این مسائل فکر کنیم. خیلیها ناراحتند که چرا اربعین کربلا نیستند. می گویم چرا همیشه اینطور نیستید؟ چرا بعضی وقتها ناراحتید؟! انسان همیشه باید انقدر ملتهب باشد. گاهی وقتها در عده ای شور می افتد. اما چرا همیشه این شور و اضطراب نیست؟ محصول اضطراب دائمی، هجرت و جهاد است. نشانه نداشتن اضطراب دائمی این است که هفته بعد کربلا بیایم می آیند و افسوس می خوریم که ما در آن راه پیمایی نبودیم. بلافاصله انسان یک تأنی می کند و می رود تا سال بعد! اما چرا این داغ نباید همیشه در قلب من باشد؟ مگر من به امام رسیده ام؟ مگر من به امام دست یافته ام؟ مگر امام زمان (عج) پیش من هستند؟ مگر من پیش او هستم؟ حال فعلی ما یک محرومیت دائمی است و باید به نوعی اصلاح شود. این محرومیت را تبدیل به کار، فکر و عملیات کنیم. خواهشمان از دوستان این است که فکر کنید ما باید ۱۴ نقطه را برای ۱۴ مدرسه تخصصی انتخاب کنیم و هر دانشجوی خوابگاهی سفیر آنجاست و می تواند آنجا را احیا کند. دنبال سفیرها بگردیم و ما هم دنبال امکاناتی که او نیاز دارد، باشیم. از این طرف حمایت کنیم تا او هم آنجا را آباد کند. این دو باید به هم لینک شوند. بحث بر سر رفتن یا نرفتن به یک روستا نیست، بلکه توجه و تفکر درباره این مسئله اهمیت دارد.

اگر مدرسه قرآن توانست چند تا ده را آباد کند، این یعنی تدبر. اگر نه باید تدبر را بوسید و کنار گذاشت. ضررش قطعا بیشتر از نفعش است. چون تدبر خارج از نظام مسائل، به مرور تبدیل به تفسیر به رای خواهد شد. هرگاه علمی در ساحت علمیت ماند و تبدیل به عمل نشود، قطعا در آن تحریف ایجاد شده و قطعا عاملی برای توجیه خواهد شد. اگر قرآن تبدیل به عمل نشود انسانهای بی عمل سبقت خواهند گرفت و خطاهای خود را با تدبر توجیه می کنند و قطعا این موسسه باید بسته شود. این نکته بسیار مهمی است که می گویم. تا انسان نتواند با نظام مسائل همراه شود، تدبر او موجب هدایت نخواهد شد و اگر این دو کنار هم نباشد، تا چند سال بعد در شبکه های اجتماعی شاهد این خواهیم بود که اصطلاحات تدبری رایج شده اما به وسیله آن اشتباهات خود را توجیه می کنند. کما این که همین الان هم نشانه هایی از آن وجود دارد.

فعلا همین مقدار که در ذهنمان باشد که باید جاهای مختلف را آباد کنیم، به مرور امکان سفر و هجرت هم شکل می گیرد. حتی می توان یک اطلاعیه زد که کدام شهرها تدبر می خواهند؟ مثلا ۲۰ تا شهر تقاضا می دهند و همان جا را برای آباد کردن انتخاب می کنیم. یا اینکه در کنارمان، خوابگاه دانشگاه وجود دارد و افراد این شهرها آنجا هستند. به جای اینکه به شهرهای مختلف برویم، می بینم خود افراد به اینجا آمده اند.

ما باید به نسبت کتابهای تدبری که بلد شده ایم، نظام



مسائلمان هم قوی شود وگرنه قرآنی به مردم یاد می‌دهیم که تحریفش بیشتر از هدایت است. اگر این توفیق به دست ما رسیده که توانسته‌ایم ۱۴ جلد کتب روشی تدبیر بنویسیم، یعنی توانسته‌ایم ۱۴ گام مردم را به تحریف نزدیک کنیم، اگر این علم به عملیات کشیده نشود. در واقع این حرفها، خطبه شششنبه است! نکته‌ای است که اگر رعایت نشود، ضررش بیشتر از نفعش است. ولی وقتی نفعش بچربد، به مرور بر ضررهایش غلبه پیدا می‌کند. اما اگر نفعش بر ضررش نچربد، باید تدبیر را کنار گذاشت و به افراد توصیه شود که انس یا تفسیر کار کنند. کما اینکه الان هم برخی علماء اگر متوجه شوند کسی تدبیر کار می‌کند با او برخورد می‌کنند، چرا که دلسوز قرآن‌اند. اما اگر بگوییم با نظام تدبیر، ۱۰ تا شهر را آباد کرده‌ایم، عالم هم قبول می‌کند.

رفتن به سمت نظام مسائل از لذت‌های زندگی است. یک مقدار هوشیاری خود را نسبت به اطراف زیاد کنیم. وقتی نظام مسائل در افراد فعال می‌شود، نیازهایشان هم بیشتر می‌شود و مثلا خواهان برگزاری کلاس‌های گیاه‌شناسی، طب سنتی و... خواهند شد. چیزی که برایم عجیب است اصرارمان

در بهره‌مند نشدن از تجربیات دیگران است. همه ما با خیلیها ارتباط داشته‌ایم و اگر از هر نفر دو تا چیز یاد می‌گرفتیم، انباشتی از اطلاعات بودیم، اما فکر می‌کنیم به چه درمان می‌خوریم؟! فردی که هر کاری را سعی می‌کند یاد بگیرد، هر جا و در هر سمتی که باشد، حتما بسیار موفق است.

مثلا یک نفر وارد مدرسه قرآن می‌شود که دکتری روانشناسی دارد، می‌گوییم اگر تدبیر یاد بگیرد خیلی خوب است چون می‌توانید در دانشگاه موثر باشید. در حالیکه وقتی نظام مسائل روشن نیست و یک نفر می‌آید که دیپلم است ولی شهر او خیلی مستعد برای تدبیر است، نمی‌توانیم اهمیت او را تشخیص دهیم.

خاصیت تدبیر این است که انسان را مدبر، زرنک و مدیر می‌کند. تدبیر برای انسان مدبر است. فرد باید نیازشناس باشد تا کارایی تدبیر او بالا رود. در این صورت نیروهایی خواهیم داشت که با هیچ جا قابل مقایسه نیستند. نه به خاطر این که کتابهای تدبیر را خوانده اند، بلکه چون تدبیرشان با نظام مسائل تناقض داشته است. مثال این تناقض در درخت نخل است. پایه نر درخت نخل، از پایه ماده آن جداست. نظام

مسائل مثل پایه ماده و نظام موضوعات مثل پایه نر است. هیچ‌وقت در نظام موضوعات، خرما تولید نمی‌شود! خرما برای نظام مسائل است اما پایه ماده هم اگر تلقیح نشود، میوه ناری می‌دهد که خوردنی نیست. بحث ما زوجیت بین نظام مسائل و موضوعات است و حجم این خواست‌تان بستگی به خودتان دارد. میلیونها انسان در جهان محتاج قرآن هستند. ان‌شاءالله که به جای غصه خوردن برای نبودن در راه‌پیمایی اربعین، سوگمان را به این سمت ببریم و به مردمی فکر کنیم که نیازمند قطره‌ای از قرآن‌اند. اگر از این سوگواری‌ها، زنده شدن اسلام به دست نیاید به درد نمی‌خورد. از یکی از دوستانمان که در سیستان و بلوچستان خدمت می‌کند، پرسیدم چرا اربعین نرفتی؟ گفت اربعین من زایل است. رهبر فرموده سیستان و بلوچستان تنگه‌آحد است، نباید آنجا را رها کرد. این می‌شود انقلابی‌گری. ان‌شاءالله خدا ما را بصیر کند و از کنار هر که می‌گذریم، او را به دید خریداری برای قرآن نگاه کنیم، به برکت صلواتی بر محمد و آل محمد.

یادداشت علمی

سیر از خاک به افلاک در سوره مومنون بسترهای سوره در ارتباط با یکدیگر با رویکرد تدبیر ادبی (قسمت دوم)

۴. بستر ارسال رُسل

آیات ۲۳ به بعد، در چند قسمت که با ثم به یکدیگر اضافه شده‌اند، به تبیین سیر ارسال رسل در میان اقوام پرداخته است. در هر یک از اقوام گفتگوهای رد و بدل شده بین پیامبر آن قوم و مردم تعدادی از حروف متعدد با محتوایی خاص مطرح شده است که در زیر به آن اشاره شده است.

۱- قوم نوح علیه السلام: آسیب در «علی» یا پذیرش سیطره‌ها

- فرایند فعال کردن ایمان توسط نوح علیه السلام، مرحله‌ای و بر طبق امر الهی بوده است. انواع فاء - همه تعلقات به خدا بازمی‌گردد.

ثمَّ	الی	فاء	لام تعلق	علی	فی	باء	من
نوح	ارسال نوح در محدوده قوم خود	۱- فقال یا قوم اعبدوا الله ۲- افلا تتقون ۳- فاوحینا الیه ان اصنع الفلک ۴- فاذا جاء امر الله ۵- فاسلک فیها من کل الزوجین ۶- فاذا استویت انت و من معک.. ۷- فقل الحمد لله الذی نجانا	مالکم من اله غیره	الا من سبق علیه القول علی الفلک	فاسلک فیها	رب انصرنی ہما کذبون باعیننا و وحینا	ما لکم من اله غیره من کل الزوجین من القوم الظالمین
قوم نوح		فقال الملو الذین کفرو من قومه فتربصوا		یرید ان یتفضل علیکم	ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین	به جتّه	الملو من قومه

۲- قوم بعد از نوح علیه السلام: آسیب در «من» یا تمایزها
- فرایند هدایت و فعال ساز ایمان در قوم بعد از نوح نیز مرحله ای و تدریجی بوده است.
- وحی واسطه ای برای هدایت بوده است.
- مترف شدن در بستر حیات دنیا مانع پذیرش ایمان به حق بوده است.

ثُمَّ	الی	فاء	لام تعلق	علی	فی	باء	من
رسول قوم		۱- فارسلنا فیهم رسولا ۲- افلا تتقون ۳- فاخذتهم الصیحه بالحق ۴- فجعلناهم غثاء ۵- فبعدا للقوم الظالمین	ما لکم من اله غیره			قال رب انصرنی بما کذبون اخذتهم الصیحه بالحق	
انشانا قرنا آخرین			هیئات لما تعودون		و اترفناهم فی الحیاه الدنیا	الذین کفرو کذبوا بلقاء الآخره و ما نحن بمبعوثین و ما نحن له همومنین	و قال الملو من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یا کل من ما تاكلون و یشرب من ما تشربون

۳- قوم موسی و هارون علیهما السلام: آسیب در «لام» یا تعلقها
- علو یافتن فرعون بر قوم خود منجر به تلاش برای ممانعت از ایمان آوردن آنها بود.
- فرعون عبودیت قوم خود را تنها برای خود می خواست. لذا عابدون..
- آیات الهی و سلطان مبین واسطه ای برای فعال کردن ایمان در آنها بود.
- محدوده رسالت موسی علیه السلام و هارون فرعون و ملاش بود.

ثُمَّ	الی	فاء	لام تعلق	علی	فی	باء	من
ارسلنا موسی و اخاه هارون	الی فرعون و ملاه					بآیاتنا و سلطان مبین	
	الی ربوه ذات قرار و معین	۱- فاستکبروا و کانوا قوما عالین ۲- فقالو انومن لبشرین مثلنا ۳- فکذبوهما ۴- فکانوا من المهلکین و جعلنا بن مریم و امه آیه و آویناهما	و قومهما لنا عابدون				فکانوا من المهلکین

(بحث و نتیجه همراه با نمودار نهایی را در شماره آتی دنبال نمایید...)

